

در همراهی با دادخواهی خانواده های قربانیان قتل های سیاسی در پائیز ۱۳۷۷

بیانیه شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

طی حیات ۳۶ ساله نظام جمهوری اسلامی، زیر سلطه همه جانبه خفقان سیاسی، هزاران تن از مخالفان و منتقدان سیاسی و اجتماعی دستگیر، زندانی، اعدام و یا به طور سازمان یافته در داخل و خارج کشور ترور شده اند.

هفده سال پیش در پائیز ۱۳۷۷، جمعی از دگر اندیشان و کنشگران سیاسی و اهل قلم، پیروز دوانی، حمید حاجی زاده، کارون حاجی زاده، مجید شریف، پروانه فروهر، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، مخفیانه و هر یک با نقش قبلی به فجیعترین شکل به قتل رسیدند. آمران اصلی این قتل های زنجیره ای همچنان تا امروز آزادند و هنوز هم در رأس مسئولیتهای گوناگون حکومتی، در خدمت سیاستهای مردم ستیز رژیم هستند.

شواهد موجود و مدارک افشا شده حاکی از آن است که حکم این جنایات از سوی علی خامنه ای و در مشورت با "شورای امور ویژه" که متشکل از اعضای ثابت و از جمله رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و وزیر اطلاعات و امنیت است، داده شده و قربانعلی درسی نجف آبادی که در حال حاضر در مقام یک مجتهد، منشی هیئت رئیس مجلس خبرگان میباشد، مسئول مستقیم هدایت برخی از این عملیات ترور و قتل بوده است.

خانواده های این جانباختگان راه آزادی و عدالت، در طول همسالها خواهان رسیدگی قضائی به این ترور های حکومتی بوده اند. اما تلاش بر حق آنان در دادخواهی، همواره "با سدّی از تخریب و سرکوب از سوی نهادهای حکومتی روبرو" گشته و تا کنون به جایی نرسیده است.

جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت دینی انحصارگر در تمامی سطوح خود دچار فساد و جنایت و فریب و نیرنگ است. هم عاملان این قتلها و هم

کسانی که به آنها فرمان انجام این ددمنشی‌ها را داده اند، شتاخته شده هستند. اما دست‌های آلوده سردمداران رژیم راه هرگونه دادخواهی عادلانه قربانیان جنایتهای سیاسی را بسته است.

ما همصدا با خانواده های قربانیان قتل‌های زنجیره ای و با "بزرگداشت یاد آن جانهای شیفته" که در آن پائیز خونین از ما ربوده شدند، بر پیگیری حق دادخواهی پافشاری می‌کنیم و تا اجرای عدالت در پشتیبانی از آنان از پای نمی‌نشینیم.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۲۲ نوامبر ۲۰۱۵ / اول آذر ۱۳۹۴

استکهلم: کنفرانس چشم انداز جامعه چند فرهنگی سوئد

با شرکت مهرداد درویش پور، چارلز وستین، کریستینا یوها نسون،
الینور برونبری، سوسن اوربان

در فورم سوسیالیستی، شنبه ۲۸ نوامبر ساعت ۱۱، آب اف مرکزی
استکهلم

بحث درباره چالش‌های سیاست مهاجرت و پناهندگی در سوئد چند فرهنگی به ویژه پس از رشد حزب خارجی ستیز در انتخابات اخیر و افزایش موج پناهندگی به سوئد و دیگر کشورهای اروپایی روز به روز گسترده می‌شود. همزمان حاشیه نشینی در بین مهاجرین رشد کرده و خشونت نژادپرستانه نیز افزایش یافته است. پژوهش‌ها چه چیزی درباره این روند را نشان می‌دهند؟ چگونه می‌توان با حاشیه نشینی، نژادپرستی و پیامدهای آن مقابله کرد؟

در این پانل تنی چند از نویسندگان کتاب مهاجرت و قومیت، چشم انداز یک سوئد چند فرهنگی (نشر دانشجو، سال ۲۰۱۵) به بررسی مسائل

فوق می پردازند. از جمله دکتر مهرداد درویش پور از دانشگاه ملاردالن و پرفسور چارلز وستین رئیس پیشین مرکز تحقیقات مهاجرین از دانشگاه استکهلم (ویراستاران کتاب) درباره حاشیه نشینی، بهم پیوستگی و تبعیض سخن می گویند. دکتر کریستینا یوهانسون از دانشگاه مالمو درباره سیاست پناهندگی و مهاجرت سوئد سخن می گوید. پرفسور الینور برونبری از دانشگاه ملاردالن درباره کودکان بی سرپرست پناهجو سخن می گوید و بالاخره دانشیار سوسان اوربان درباره حاشیه نشینی مسکن سخن می گوید. مجری این برنامه هلیا ریاضت و برگزارکننده نشست نشر دانشجو است.

زمان: شنبه ۲۸ نوامبر ساعت ۱۱ صبح مکان، ، آب اف مرکزی استکهلم

ABF, Beskow, plan ۳, Arrangör: studentlitteratur

<http://abfstockholm.se/socforum/evenemang/perspektiv-pa-mangkuliturellt-sverige>

در برابر دو بربریت

شیدان وثیق

شبانگاه جمعه سیزده نوامبر، بربریت دست به قتل عام می زند. در خیابان ها، کافه ها، رستوران ها و در یک تالار موسیقی در مرکز شهر پاریس، دولت فرانسه، این ژاندارم نظم سرمایه داری جهانی، اعلان جنگ به تروریسم می کند.

اکنون فرای هم بستگی با مردمان آسیب دیده ی کشتار جمعی در پاریس و جهان و محکوم کردن بربریت ضد بشری از هر سو و به هر شکل، چه می توان گفت؟ و چه باید کرد؟

امروزه دنیای ما در برابر دو شر قرار دارد : یکی توحش جهادگرایی اسلامی و دیگری سلطه گری قدرت های بزرگ خادم سرمایه داری جهانی. این دو هم سان نیستند، مساوی و مشابه نیستند، هم سطح نیستند، اما به واقع دو گونه بربریت در مقیاس خود هستند. گاه متحدند و گاه

متخاصم. گاه هم ديگر را تغذيه مي کنند و گاه به جان هم مي افتند. هر يك کمک به رشد و گسترش نظامي گري و سلطه گري ديگري در ابعادي منطقه اي و جهاني مي کند. هر يك از وجود ديگري و مبارزه با او براي حفظ سيستم خود بهره مي گيرد. هر يك با دامن زدن به «جنگ تمدن ها» - جنگ حقيقي قدرت هاي سلطه گر براي حفظ بقاي خود - نياز حياتي به ديگري چون «دشمن هويت خود» دارد.

کشتار مردم در پاریس بخشی کوچک از توحشی است که جهادگرایان اسلامی، با استقرار دولتی به نام خلافت اسلامی (داعش) در بخشی از دو کشور سوریه و عراق، در منطقه و ديگر نقاط جهان اعمال مي کنند. از آن جمله است، تصفيه قومي و نژادي نسبت به ايزدي ها و پيروان ديگر اديان و مذاهب با تخریب کلیساها و مساجد آن ها و نسبت به کردها و ديگر ملیت ها؛ خرید و فروش اطفال و زنان؛ بردگی جنسی؛ گردن زدن «کافران»؛ نابود کردن آثار باستانی؛ قتل و غارت، سازماندهی عملیات تروریستی و بمب گذاری در اروپا، خاورمیانه، خاور نزدیک، شمال آفریقا، در محل تجمع مردم، در تظاهرات، در قطار و مترو و در آسمان با منفجر کردن هواپیما...

در ادامه ی روند تاریخی ای که به پیدایش، رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در بخشی از جهان از نیمه ی دوم سده ی بیستم می انجامد، که پدیدار جمهوری اسلامی و استقرار آن در ایران با انقلاب ۵۷ یکی از زمان های مهم و تعیین کننده ی این روند به شمار می آید و هم زمان با فروپاشی دو آلترناتیو سیاسی و ایدئولوژیکی جهانی یعنی سوسیالیسم واقع موجود و ناسیونالیسم لائیک جهان سومی، بربریتی در کشورهای موسوم به اسلامی تحت دیکتاتوری های وابسته به غرب شکل می گیرد که می توان آن را فاشیسم اسلامی نامید. بنیان جهادگرایی اسلامی را ابتدا باید در جمهوری اسلامی ایران نشان داد که از روز نخست استقرار حکومت شیعی و بنیادگرا، صدور انقلاب اسلامی را به جهانیان از زبان رهبر مرتجع خود خمینی وعده می دهد و در این راه دست به تدارک و سازماندهی نظامی، تسلیحاتی و تروریستی در ابعادی منطقه ای و جهانی می زند.

جهادگرایان اسلامی، در پی حمله ی نظامی قدرت های بزرگ به عراق و برافتادن رژیم دیکتاتوری صدام حسین و سپس با قیام مردم سوریه علیه رژیم دیکتاتوری حافظ اسد و آغاز جنگ داخلی در این کشور، با درس گیری از نمونه هایی پیشین هم سنخ خود چون القاعده که از کشور و حکومتی مستقل برای جهاد بی بهره بود، این بار، با سازماندهی سیاسی، نظامی و اقتصادی خود، با تسلط بر سرزمین های

سنی نشین هم مرز عراق و سوریه و در بستر مساعد نارضایتی عمومی مردم سنی مذهب از حکومت های مرکزی، موفق به ایجاد دولتی کامل با منابع نفتی، گازی و زیرزمینی سرشار می شود.

داعش، چون دیگر فرقه های بنیادگرای اسلامی در جهان، عامل سرسپرده، ساخته و پرداخته ی غرب نیست. اگر چه، از جمله در زمان اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی، ایالات متحده از طریق سازمان سیا کمک به شکل گیری بنیادگرایی - در این جا القاعده و به منظور مقابله با شوروی - کرده است و می کند. هر پدیدار اجتماعی ریشه در درون جامعه ای دارد که از آن می روید. داعش ریشه در شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از فروپاشی یا افول دو رژیم دیکتاتوری بعثی دارد. ریشه در عراقی دارد که حاکمیت شیعی آن امروز بخش سنی مذهب کشور را تحت سلطه، سرکوب و تبعیض قرار می دهد. ریشه در فروپاشی ارتشی دارد که بخشی از فرماندهان فراری آن پس از جنگ عراق به سازماندهی و تقویت نظامی داعشیان روی آوردند. ریشه در اوضاع جنگ داخلی در سوریه ای دارد که دیکتاتوری حافظ اسد با بمباران (حتا شمیایی) شهرها و کشتار جمعی، به ویژه علیه نیروهای دموکرات جامعه - با پشتیبانی ایران، روسیه و چین - از یکسو این نیروها را تضعیف می کند و از سوی دیگر بخش هایی از مردم و مبارزان این سرزمین را به دامان گروه های بنیادگرای اسلامی سوق می دهد و از آن برای مشروعیت بخشیدن به خود در مقابل خطر تروریسم استفاده می برد.

رشد و گسترش داعش محصول تضادها، صف بندی ها و بازی های تاکتیکی گوناگون و پیچیده در منطقه ای است که قدرت های مختلف آن چون عراق، سوریه، ترکیه، ایران، عربستان سعودی، امارات، حزب الاله لبنان، حماس و اسرائیل از یکسو و قدرت های جهانی چون آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلیس، از سوی دیگر در رقابت با هم برای دفاع از منافع استراتژیکی خود و یا برای احراز سرکردگی، در کنار یا در برابر هم قرار می گیرند. از جمله می توان اشاره کرد به کمک های مستقیم یا غیر مستقیم عربستان سعودی و متحدینش به داعش در مقابله با سیادت طلبی جمهوری اسلامی ایران در منطقه، به هم دستی آشکار و نهان رژیم ترکیه با داعشیان در مقابله با رشد جنبش دموکراتیک و آزادی خواهانه خلق کرد در ترکیه و سوریه و یا به دخالت گری سیاسی و نظامی ایران در سوریه در پشتیبانی کاملش از قصاب مردم این کشور.

در کشورهای سرمایه داری غربی، رشد جهادگرایی اسلامی از جمله ریشه

در شرایط اجتماعی و اقتصادی آن‌ها دارد. در این کشورها، از جمله در فرانسه، راسیسم ضدخارجی از یکسو و اسلام‌یسم ضدغربی از سوی دیگر قرینه‌ی یکدیگر اند. این دو یکدیگر را تقویت و تغذیه می‌کنند. بخشی از نیروهای انسانی بنیادگرایی و جهادگرایی اسلامی را امروز، پسران و دختران جوانی تشکیل می‌دهند که در حاشیه جامعه، در محله‌های محروم در حومه‌های پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ کشورهای سرمایه‌داری، از ریشه‌کننده و از جامعه‌راننده شده‌اند. پیدایش و رشد بنیادگرایی در میان بخشی از جوانان برخاسته از خانواده‌های اسلامی، ریشه به طور عمده در سیاست‌های ضدخارجی و حذف دارد. ریشه در ناتوانی و حتا ناکامی لائسیسته (از جمله در فرانسه‌ی لائیک) در ایجاد یک زندگی مشترک در همزیستی پلورالیستی غیر دینی دارد. ریشه در ناتوانی دموکراسی نمایندگی - دموکراسی واقعی موجود در رژیم سرمایه‌داری - در جلب جوانان حومه به مشارکت اجتماعی و دخالت‌گری در امور شهر و جامعه دارد. ریشه در سیاست‌های حذف و طرد جمعیت‌های مهاجر در مناسبات سرمایه‌داری دارد. برای بخش بزرگی از این جوانان، امید به زندگی شایسته، هم‌راه با آموزش، کار، منزلت انسانی و شناسایی اجتماعی وجود ندارد. یک تحقیقات میدانی در مورد ۴۰۰ اسلام‌گرای فعال در آلمان نشان داده است که از میان آن‌ها، اکثریتی که به جهادیسم روی آورده‌اند از حاشیه‌نشینان جامعه‌اند. تنها ۱۲٪ شاغل‌اند. اکثریتی بزرگ از پایین‌ترین درآمد برخوردارند. تنها ۲٪ آموزش عالی و ۶٪ آموزش حرفه‌ای دیده‌اند. یک سوم افراد در رابطه با سرقت و تبهکاری به جرم‌های کوچک محکوم شده‌اند. والدین ۲۳٪ از این جوانان پیرو اسلامی بنیادگرا هستند. (۱)

جهادگرایی، افراط‌گرایی راست با نقابی مذهبی است. فاشیسمی مذهبی و جهان‌رواست که در آن به جای "نژاد"، "کافر" می‌نشیند. در این فاشیسم، توتالیتاریسم دینی، پاک‌سازی دینی و اتنیکی، مردسالاری، خشونت و کشتار جمعی، در بیان و توجیهی مذهبی، جوهر و ذات سیستم را تشکیل می‌دهند.

توسعه‌ی بنیادگرایی اسلامی، در همه جا، گواهی انکارناپذیر بر شکست جنگ‌افروزی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری علیه تروریسم است. این قدرت‌ها، از طریق جنگ و تجاوز به مناطق مختلف جهان، بنیادگرایی را نه تنها از میان نمی‌برند بلکه تکثیر می‌کنند. نظم سرمایه‌داری جهانی، به ویژه در شکل فعال مایشا کنونی‌اش، نمی‌تواند بدیلی یا راه‌چاره‌ای در مقابله با جهادگرایی و بنیادگرایی اسلامی

باشد. زیرا که خود سلطه گر، کارگزار و سازمان دهنده بی عدالتی، نابرابری، استثمار، انباشت ثروت نزد اقلیتی کوچک و توسعه فقر نزد اکثریتی عظیم در جهان است. در نظم جهانی کنونی، ۱۰٪ جمعیت کره زمین ۸۶٪ منابع در جهان و ۱٪ جمعیت جهانی ۴۶٪ همین منابع را در تصاحب خود دارند. این نظمِ خشنِ نابرابرانه، به ویژه در زمانی که چون امروز با بحران بزرگ ساختاری و اقتصادی مواجه شود، چون نمونه های گذشته ی آن در سده ی بیستم که فاجعه آفرین بودند، زمینه ساز فاشیسم از هر نوع آن، چه مذهبی یا غیر مذهبی، می شود.

امروزه، در تغییر وضع موجود برای جهانی دگر و غیر سرمایه داری، جنبشهای اجتماعی در گستره گیتی در حال شکل گیری اند. این جنبشها برای مشارکت شهروندان جهان در تعیین سرنوشت خود بدون سلطه ی قدرت های بزرگ اقتصادی و دولتی، تلاش می ورزند. چپ سوسیالیستی / کمونیستی، چپ رهایی خواه، در گسست از "چیپی" که امروزه مدیریت امور سرمایه داری را بر عهده گرفته است، به منزله ی نیرویی ضد سیستمی، همراه و همسو با جنبشهای تغییردهنده اجتماعی، علیه نظم جهانی نئولیبرالی و سرمایه داری مبارزه می کند. مبارزه ی این چپ با توحش جهادگرایی دینی - اسلامی جدا از مبارزه با سلطه گری سرمایه داری نیست. در مبارزه با این دو بربریت است که چپ رادیکال و انقلابی ایران نیز می بایست اندیشد و عمل کند، در روند مبارزه ی تاریخی اش برای دموکراسی و سوسیالیسم با گذر از مسیر براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران.

آذر ۱۳۹۴ - نوامبر ۲۰۱۵

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) Thomasz Konicz در: <http://www.konicz.info/?p=۲۹۲۹>

قانون، فرهنگ و حاکمیت ملی

فرهنگ قاسمی



در برخی از جوامع پاره ای از عادات و رسومات تحت عنوان "قانون"،

که البته با قانون مرسوم در جامعه مدرن دارای تفاوت هستند، با فرهنگ مردم در می آمیزند و به شکل قانون خود را به جامعه تحمیل میکنند. "قوانینی" که از فرهنگ جامعه نشأت گرفته اند از ارزش خاصی برخوردار هستند.

مقدمه

غالباً این پرسش مطرح می‌شود که رابطه قانون و فرهنگ در جوامع چگونه باید باشد؟ در مناسبات سیاسی و اجتماعی ارزش هرکدام چیست؟ کدام از کدام تبعیت می‌کند؟ یافتن پاسخی مناسب بر این پرسش‌ها نیازمند واکاوی سامانه و تار و پودهای نظری و عملی برخی از مفاهیم سیاسی و اجتماعی و بررسی مکانیسم و عملکرد آنها می‌باشد، اگر این کار بدرستی انجام پذیرد شاید بتواند در پیشرفت و اصلاح روابط اجتماعی و اداره کردن مملکت تأثیر گذار باشد.

همینطور، آیا یافتن یک تعامل متعادل و متناسب با شرایط عینی بین قانون و فرهنگ قادر است ملتی را در صف‌های نخستین کاروان پیشرفت و توسعه قرار دهد؟ یا برعکس، کدام مکانیسم بین قانون و فرهنگ می‌تواند جامعه‌ای را از آزادی و عدالت و برابری و عدم تبعیض و رشد در راستای تحولات اجتماعی دور سازد؟ اینها پرسش‌هایی هستند که کوشش داریم در این نوشته برای آنها پاسخ‌هایی بیابیم. در اینجا علاوه دارم چنین بحثی را گشایش داده و آن را با شما به مشارکت بگذارم تا با مساعی یکدیگر این موضوع و موارد و مفاهیم منبعت از این بحث را غنا بخشیم و به یک مجموعه مشترکات یا افتراقاتی دست پیدا کنیم تا ما و جامعه ما را در گزینش راهکارها درست کمک کند.

بدون اینکه بخواهم برتری ویژه‌ای برای فراروند بحث حاضر قائل شوم، لازم است که به اندیشه و رزان دلمشغول به مسائل اجتماعی و فرهنگی یاد آوری کنم که نمی‌توان قانون و فرهنگ و حاکمیت ملی را فارغ از پرداختن به مفاهیمی مانند مالکیت، قدرت، حاکمیت، دولت ملی و شاید موضوعات دیگری از این قبیل مورد بررسی قرار داد. آنچه را که من در اینجا به آنها نمی‌پردازم بی قصد غرض است و اگر از نظر شما مفاهیم دیگری برای باز کردن و واکاوی این بحث ضروری است بی تردید پرداختن به آنها اهمیت خواهد داشت و مورد قدردانی واقع خواهند شد..

مالکیت و قدرت

میل به مالکیت چه جنبه مادی داشته باشد و چه جنبه معنوی - یعنی به شکل اخلاقیات یا ارائه اندیشه و نظر خود را بیان کند - یکی از نیاز های ذاتی انسان برای کسب قدرت است [۱]. آدمی از زمانی که توان تشخیص پیدا می‌کنند این انگیزه را با خود به همراه دارد. به بیان دیگر تمایل به تصاحب از نوزادگی آغاز می‌شود و تا مرگ ما را رها نمی‌کند. حتی برای برخی، اثرات تملک و تصاحب پس از ترک این جهان نیز ادامه پیدا می‌کند و چه بسا ماندگار می‌گردد. مالکیت به شکل های گوناگون خود را بیان می‌کند و انباشته می‌شود. این منطق "خواستن" را تا آنجا می‌توان کش داد تا بتوان به این اصل رسید که حتی کسی که آن را نمی‌خواهد نیز دنبال تصاحب و مالکیت چیزی است که آنرا در "خواستن" بیان می‌کند. اما قابل تقدیرترین آنها - خواستن ها - اشتراک پذیرترینشان است.

بر خلاف نظریات برخی از مادیگرایان تصاحب کردن و انباشت ساختن آنها تنها جنبه مادی ندارد. براساس محیط و شرایط و ارزشها و مناسبات اجتماعی، همینطور در اثر رشد و ادراک و تصورات و توقعاتی که آدمیان از معنویات و مادیات پیدا می‌کنند کیفیت مالکیتشان تغییر پیدا می‌کند.

هدف اصلی تصاحب کننده اگر چه قبل از هر چیز جنبه ایجاد و نگهداری ایمنی و جلب اعتماد دیگران را دارد، اما به سرعت به وسیله اعمال نظر و بکارگیری رفتاری تبدیل می‌شود که آن را برترین می‌داند و می‌خواهد براساس آن روش، استفاده از ابزارها و امکانات و شیوه اداره کردن خود را بر دیگران تحمیل و آن شرایط را برمحیط و برگروهی از انسانها اعمال کند. بدین سان از مالکیت قدرتی برای حاکمیت بسازد.

از حاکمیت تا رقابت

این تحمیل در واقع همان حاکمیت است که خاصیت اختصاصی دارد و به ذات تخصص پذیر نیست. اعمال تحمیل از چیزهای بسیار ساده، مانند رفتارها و روشها با افراد بسیار نزدیک، به ویژه ضعیف تر از خود، مانند اعضای خانواده، شروع می‌شود تا تملک به کلیت یک جامعه و تأثیرگذاری برفکر و اندیشه انسانها، یعنی تا اعمال حاکمیت بر آنها، به پیش می‌رود و باعث انباشت قدرت نزد فردی از افراد و یا گروهی از اقشار جامعه یا جامعه ای از جوامع بشری می‌شود.

این نیاز به تصاحب و دستیابی به حاکمیت و اعمال قدرت در بسیاری از موارد به راحتی به دست نمی‌آید و حس و قوه واکاوی و نگاه انتقادی

نوع بشر در برابر آن ایستادگی و رقابت می‌کند، زیرا پاد زهرِ جلوگیری از رسیدن به شرایط تصاحب به درستی در طبیعت خود انسان اجتماعی نهفته است. چرا که قریب به اتفاق انسان‌ها همین میل به تصاحب و مالکیت را در ذات خود دارند و برای به دست آوردن آن با دیگرانی که ادعای تصرف آن مالکیت را می‌کنند در چالش و چانه زدن هستند. تنظیم قراردادهای متقابل و تدوین قوانین نتیجه این چالش‌ها و چانه زدن‌ها و مباحثات و جنگ‌ها و مذاکرات است که باعث تعیین حدود و ثغور و تقسیم قدرت و توازن و تعادلی عینی می‌گردد که خود واقعیت یک سلسله مناسبات است و می‌تواند با حقوق ذاتی انسان‌ها تفاوت داشته باشد.

قانون و حاکمیت قانون

اما واژه قانون معرب کلمه یونانی canon است که در تعریف اجتماعی - سیاسی که در اینجا مورد نظر ماست که بزعم من عبارت است از: انتظامات متعارف و عمومی که بطور فردی و جمعی به انسان تحمیل می‌شود. رعایت قانون ضامن صلح اجتماعی است. اصلاح و تحول در قانون نشانه تحرک و زنده بودن جامعه می‌باشد. در جوامع استبدادی و روابط عقب مانده بدوی، مانند حاکمیت‌های آسمانی و رهبری کارزماتیک، رهبران جامعه فرای قانون عمل می‌کنند. برعکس در نظام‌های قانونمدار رهبران و اداره‌کنندگان جامعه از قانون تبعیت می‌کنند و از آن برتر نیستند.

حاکمیت قانون از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان حمایت می‌کند. تعیین حدود و ثغور و تقسیم قدرت همان قراردادهائی است که بین افراد و در مناسبات اجتماعات برای جلوگیری از مناقشات و جنگ‌ها و تحمل تلفات انسانی و مادی به عنوان قانون، مورد تأیید یک جامعه قرار می‌گیرد. پس قوانین اجتماعات برای جلوگیری از تجاوزات به حریم انسان‌ها و در مقابله با تبعیض‌ها در اثر چالش‌های اجتماعی برای پاسداری از حقوق انسانی شکل می‌گیرند. همین‌طور امکان دارد قوانین در شرائط نابرابر برای برقراری تبعیض‌ها و تجاوز به حقوق دیگران وابستگی و استعمار و استثمار انسان‌ها تدوین گردند.

فرهنگ و قانون

اما فرهنگ چیست و فرهنگ یک سرزمین را چگونه می‌توان توصیف کرد؟ فرهنگ هر جامعه یکی از مهم‌ترین عوامل ثبات و پایداریش طی قرون متمادی است. " تنها به یاری فرهنگ یک سرزمین است که قادر خواهیم

بود از چگونگی شکل گیری و سیر تحول و حرکت حیات آن جامعه دریافتی روشن به دست آوریم. با بررسی فرهنگ مردم یک سرزمین است که به چگونگی آفرینش و سیر اندیشه و جهان بینی و ابداعات و نیروی جنبش و تحرکات فکری و مادی جامعه به عبارت دیگر به تمدن آن پی می بریم. [۲]

در برخی از جوامع پاره ای از عادات و رسومات تحت عنوان "قانون"، که البته با قانون مرسوم در جامعه مدرن دارای تفاوت هستند، با فرهنگ مردم در می آمیزند و به شکل قانون خود را به جامعه تحمیل میکنند. "قوانینی" که از فرهنگ جامعه نشأت گرفته اند از ارزش خاصی برخوردار هستند. بنابراین به نظر می رسد که ارزش قوانین نا نوشته که در فرهنگ یک جامعه جای گرفته اند از قوانین نوشته کم تر نباشند. این ارزش ها شمشیر دو لبه را می مانند، در دوران تحول و سازندگی میتوان از آن به مانند گنجینه ای در جهت تکامل و تطابق قوانین با شرائط مطلوب فرهنگی و در راه سیاست ملی در جامعه استفاده کرد، در حالیکه در دوران تلاطم و آشوب اجتماعی همین قوانین نا نوشته به دلیل دور افتادن اندیشه و تجربه و حافظه جامعه از مقتضیات حال می تواند درخلاف نوسان ترقی و پیشرفت باشد و میل به عقب گرائی کند.

بیداری وجدان خفته جامعه

اما در اثر رشد جوامع بشری و تحولات اجتماعی و ساختار جامعه مدرن، و پیدا شدن مفهوم ملت، دگردیستی آن و شکل گیری نهاد های فرا ملیتی و میل شدید صاحبان صنعت و سرمایه به تصاحب و مالکیت این قوانین نا نوشته به مرور زمان ارزشهای گذشته خود را از دست می دهند و بیش از پیش مشاهده می شود که قوانین بدوی هزاره های گذشته برای پیشرفت و توسعه یک جامعه کفایت نمی کند. نمونه بارز آن همین جمهوری اسلامی ایران و داعش در عراق و سوریه است. به راستی این جامعه ها دچار بحران قوانین سنتی شده اند به گفتن کلود لوی-استروس، "مسلمانان هنوز چشم به جامعه ای دوخته اند که چهارده قرن پیش وجود داشته و بی گمان راه حل هایی که در شریعت آن نهفته است، همه را برای گشودن مشکلات آن جامعه اندیشیده بودند. آنان بر این گمان اند که برای مسائل و مشکلات جامعه های انسانی امروز راه حل های آماده دارند. در واقع، آنان اسیر کتاب مقدسشان اند و از همین رو، خیال اندیشانی بیش نیستند. گمان می کنند با گشودن مشکلات بر روی کاغذ، می توانند بی درنگ از جنگ آنها برهند." [۳] زیرا در جوامع مدرن و در حاکمیت هایی که در اصطلاح علوم سیاسی تحت عنوان

دولت - ملت شناخته شده اند - علیرغم تحولاتش که خود بحث مجزائی را نیاز دارد - دولت در برابر ملت مسئول است. در چنین نظام هائی حاکمیت بایستی از تصرف فردی و گروهی و سیستم الیگارشى بیرون آید و در مقابل نمایندگان برگزیده مردم پاسخگو باشد. پس در شرایطی یک دولت را دولت ملی می‌خوانیم که برای پیشرفت جامعه قوانینی را بنا نهد که مردمی، ملتی، پیشرو و آینده نگر باشند. در چنین شرایطی قوانین به خودی خود از عرف و فرهنگ جامعه جلوتر می‌روند و برای همه برابر و لازم الاجرا خواهند بود، نه مانند حکومت های اسلامی که در آنها خدا و خرافات فراتر از قانون، رهبروری و نظام و سپاه فراتر از قانون، زور و مناسبات و پول و ثروت فراتر از قانون، است؛ که در نتیجه آن نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه نهادینه شده و انسان را به موجودی مطیع اراده برتر تخفیف می‌دهد. آیا در چنین شرایط فلاکت و تخفیف حرمت انسانی به پست ترین درجات زندگانی باید پذیرفت که آن جامعه به قهقرای دائمی نزول میکند و دیگر تاب شکستن زنجیر هائی را که بر پیکرش تنیده شده است را ندارد؟ می‌بینیم که اینگونه نیست زیرا در شرایط بحران و استیصال، فرآیند پدیده بیداری وجدان و ادراک خفته جامعه با فرهنگ در پرتو واقعیت های ملموس مردم وارد کارزار آفرینش می‌شود.

۳۱ اکتبر ۲۰۱۵ پاریس

-
- [۱] بطور مثال، در نزد مارکس، قدرت و مالکیت با هم ارتباط دقیق دارند و مالکیت پدیده تعیین‌کننده است. مالکیت، موقعیت اجتماعی، یا به قول مارکس نحوه انسان شونگی "خود انسان" را تعیین می‌کند.
- [۲] در اینجا ضروری می‌دانم نکته‌ای را از کتابی تازه که در حال انتشار است نقل کنم.
- [۳] به نقل از : "Tristes tropiques" paru en ۱۹۵۵ نوشته Claude Lévi-Strauss

اطلاعی خا نواده ها

در سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷

هفته سال پیش در چنین روزهایی عزیزان ما؛ پیروز دوانی، حمید حاجزاده، کارون حاجزاده، مجید شریف، پروانه فروهر، داریوش

فروهر، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، یکی پس از دیگری محکوم حکمی مخفیانه شدند، ربوده شدند، به خانه‌شان هجوم رفت، حریم‌شان شکست، جسم و جان گرامی‌شان درد کشید و سرانجام با بیرحمی و خشونتی لجام‌گسیخته به قتل رسیدند.

پاییز آن سال به درد و خون عزیزان ما آغشته است. انسان‌هایی که هریک در جایگاه خویش و با پافشاری بر باورها و آرمان‌های خویش، برای برقراری آزادی و عدالت پیکار کردند. و کارون کودکی بود نورسیده و جرمش چشم‌های باز او، که شاهد قتل پدر شد.

قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ بر وجدان جامعه زخمی عمیق زد و موج گسترده‌ای از اعتراض مردمی را سبب شد. این اعتراض فراگیر نقطه‌ی عطفی ساخت در پاسخگو کردن نهادهای قدرت، در افشاگری خشونت سازمان‌یافته بر ضد دگران‌دیشان، در پافشاری جمعی بر حق رسیدگی قضایی و لزوم دادخواهی جنایت‌های سیاسی.

اما تمامی تلاش‌ها و پایداری‌هایی که در این راستا انجام شد با سدی از تحریف و سرکوب از سوی نهادهای حکومتی روبرو گشت و به سرانجام بایسته نرسید. رسیدگی قضایی به این قتل‌ها یا انجام نشد و یا به بیراهه کشیده شد. لاپوشانی و تقلب و تهدید و سرکوب جایگزین دادرسی شد. اعتراض‌های ما، وکلای ما و تمامی همراهان این راه دشوار به جایی نرسید. و این روندهای مخدوش و غرضورزانه نیز باری شدند سنگین در کفهی بیدادها، و دردی شدند روی دردها بر جان ما.

اکنون که یک بار دیگر سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ فرارسیده است، از شما می‌خواهیم تا در یادآوری و بزرگداشت آن جان‌های شیفته‌ی آزادی، که شریان شریف زندگی‌شان در این روزها قطع شد، ما را همراهی کنید. همراهی‌مان کنید در پافشاری بر دادرسی عادلانه‌ی جنایتی که بر آنان رفت، در ایستادگی بر روشننگری و دادخواهی جنایتی که بر دگران‌دیشان رفته است.

با امید به آن روز موعود که «داد خواهیم این بیداد را»

خانواده‌های

دوانی، حاجی‌زاده، شریف، فروهر، مختاری، پوینده

پس از قتل عام پاریس: خشم، انزجار، اقدام

بیانیه attac
برگردان از آلمانی: کامران صادقی

پس از قتل عام پاریس، اعضا و حامیان آتاک، در هماهنگی با جامعه فرانسه نسبت به تنفر کور و مرگبار احساس انزجار و خشم دارند.

آتاک همبستگی کامل خود را با قربانیان و خانواده‌های آنان اعلام می‌کند. انسان‌هایی که عصر روز جمعه به قتل رسیدند به حق در پی همدمی، دوستی، هنرو یک زندگی آزاد بودند. هم چیزهایی که این قاتلین در پوشش درکی متعصبانه از دین در صدد نابودی آن هستند.

با وجود تاثیر خاطر و غم و اندوهمان حاضر نیستیم در مقابل ترور تسلیم شویم. ما جامعه مبتنی بر ترس و ننگ را که در جستجوی سپر بلاست، رد می‌کنیم. ما بر عزم خود تأکید داریم که همچنان آمد و شد کنیم، کار کنیم، تفریح کنیم، دور هم جمع شویم و آزادانه به مبارزه ادامه دهیم.

به ما گفته می‌شود که "فرانسه در جنگ است". اما این جنگ ما نیست؛ پس از فاجعه آمریکا در عراق و افغانستان، مداخلات نظامی اخیر فرانسه در عراق، لیبی، سوریه، مالی، چاد، نیجریه و جمهوری آفریقای مرکزی باعث بی ثبات شدن این مناطق گردیده به موج پناهندگان و مهاجرانی دامن می‌زند که در برخورد به دژ اروپا اجسادشان به سواحل ما می‌رسند. نابرابری‌ها و تاخت و تازها شیرازه جوامع را می‌درند و آن‌ها را علیه یکدیگر بسیج می‌کنند.

القاعده یا داعش نیروی غیر انسانی خود را از این بی‌عدالتی‌ها کسب می‌کنند. این جنگ منجر به صلح نمی‌شود، چرا که صلح بدون عدالت وجود ندارد. برای پایان دادن به این جنگ، لازم است که جوامع ما به حرص و آز خود برای قدرت، تسلیحات، نفت، اورانیوم و فلزات کمیاب، پایان بخشند.

فراسوی ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی که درم‌اندگی و اعمال جنون آمیز را سیراب می‌کند، با "ابتذال شر"* روبروئیم: انسانیت هرگز از خطر سقوط به بربریت مصون نیست، وقتی که عده‌ای تصمیم می‌گیرند حرمت انسان به عنوان انسان را نادیده بگیرند.

ما باید بیش از گذشته علیه امپریالیسم، امپریالیسم "انساندوستانه"، علیه تولید گرائی ویرانگر و برای جوامعی که در آن‌ها اعتدال، آزادی و برابری حاکم است، مبارزه کنیم.

ما از پیش هرگونه تحدید حق تظاهرات و حق مبارزه علیه این جهان منحط و برای جهانی دیگر را که پیوند خلق‌های جنوب و شمال به ارمغان بیاورد، رد می‌کنیم.

ما از ۲۹ نوامبر تا ۱۲ دسامبر به مناسبت COP ۲۱** در پاریس، با بسیج نیروهای خود نشان می‌دهیم که یک جهان دیگر ممکن، ضروری و مبرم است.

آتاک فرانسه ۱۴.۱۱.۲۰۱۵

<https://france.attac.org/actus-et-medias/salle-de-presse/article/apres-les-massacres-de-paris-epouvante-revolte-action>

* تیتر کتابی است از هانا آرنه

** کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل، ۲۰۱۵ در پاریس